

# گفتگو

# اهمیت

در مصاحبه صفیر حیات با

**محمد حسین قدوسی**

(مدیر باشگاه اندیشه)

## مصاحبه‌ای

گفتگو، اصلی مهم در همه‌ی سطوح زندگی بشری اعم از خانواده، اجتماع، سیاست، اقتصاد است و در همه جا دخالت دارد. صفیر حیات قصد دارد در این شماره در رابطه با گفتگو به عنوان موضوع اصلی مجله بحث کند. شما موسسه‌ای را با عنوان «باشگاه اندیشه» مدیریت می‌کنید که در آن اندیشه‌ها و نظرات مختلف امکان حضور و مباحثه دارند. اولین پرسش این است که چه تعریفی از ارتباط مؤثر با گفتگو دارید؟ و گفتگو را چگونه تعریف و تحلیل می‌کنید؟

من فکر می‌کنم در گفتگو مهمترین اصلی که باید مورد توجه قرار بگیرد و تفاوت آن با صحبت‌های متقابلی که در جامعه‌ی ما اصل شده و زیاد است، این است فردی که وارد گفتگو می‌شود یک پیش زمینه و پیش ذهن نهایی و کلیشه‌ای ندارد و احساس نیاز می‌کند که از اندیشه‌های دیگری غیر از اندیشه‌های خود مطلع شود، عمق آنها را بشناسد و با آن یک نوع تفاهمی برقرار کند، اندیشه‌ی خود را از طریق اندیشه‌هایی که از این طریق می‌گیرد کامل کند و یا حتی تغییر دهد و گرنه در دنیای فعلی که



این که برخی از غربی‌ها یا مستشرقان جامعه ما را به استبداد فردی متهم می‌کنند با نگاه شما متفاوت است.

اتفاقاً برخلاف بعضی از نگاه‌های غربی که می‌خواهند فرهنگ ما را یک نوع فرهنگ استبداد فردی بگیرند، مثلاً یک نوع استبداد شرقی را معیار خود قرار می‌دهند، این حرف خیلی مقبول نیست. یکی، دو زمینه‌ی دیگر هم وجود دارد. مانند سیستم اجتماعی، سیاسی، فرهنگی عشایر که وقتی نگاه می‌کنید، فرهنگ‌های جا افتاده‌ای دارند. مثلاً قشقای‌ها و بختیاری‌ها. اساتیدی که در یک قرن اخیر کار کردند می‌گویند عشایر سیستم‌های پیچیده‌ی بسیار منظمی داشتند که مثل ساعت کار می‌کند؛ این طور نیست آن خانی که در رأس ایل قشقای

است، یک فرد مستبدی شود که هر تصمیمی مبتنی بر نظر خود او باشد و خودش قوای سه گانه باشد و هر کاری دوست داشت، انجام بدهد. بلکه تحت یک قوانین پیچیده‌ای که دارند، در این امر پیچیده قدرت فردی در یک چارچوب جمعی کاملاً هضم می‌شود و در واقع کار بسیار جمعی است تا این‌که بالاخره یک فرد قدرتمند و مقتدری در آن رأس است، در این جای تردید نیست، اما این‌که ما بگوییم صرفاً مدیریت در ید قدرت او بوده است و سیستم ارتباط و تصمیم‌گیری و حرکت جمعی وجود نداشته باشد، حرف درستی نیست. در نتیجه من می‌خواهم عرض کنم، ما در گذشته چیزهای خیلی جدی داشتیم. در مقابل این نظریه به خصوص که بعضی

از غربی‌ها به عنوان استبداد شرقی گفتند، این در واقع با تحقیق کامل همراه نیست چرا که نمونه‌های خیلی روشنی که وجود دارد، اینها را فراموش می‌کنند. آن چیزی که در یک قرن اخیر در صحنه‌ی اصلی سیاسی ما رخ داده است، آنها را با یک نگاه جدید امروزی می‌خواهند بررسی کنند. آن چیزی که در صحنه‌ی سیاسی ما از دوران معاصر به این طرف رخ داده است و هر چه به این طرف آمدیم بیشتر شده، حتی در جمهوری اسلامی هم این عیب وجود دارد. از نظر تاریخی این عیب در رژیم پهلوی هم از قاجاریه بیشتر بوده است. الان هم ما چیزی در جامعه

اینترنت و ابزارهای ارتباط جمعی و شبکه‌های اجتماعی به این فراوانی شده است به خصوص در ایران، ما گفتگو بدون این اصل اساسی خیلی زیاد داریم. اما آن گفتگویی که این نتیجه را داشته باشد که فرد از پیش زمینه و پیش فکری که دارد، بتواند پا را فراتر بگذارد و زندان اندیشه و کلیشه‌ی خود را بشکند؛ این چیزی است که ما هنوز خیلی از آن عقب هستیم و اگر به تاریخ خود نگاه کنیم، می‌بینیم در دوران معاصر اصولاً در این زمینه ضعیف بودیم، هر چند وقتی که به گذشته‌ها و به تاریخ برمی‌گردیم، می‌بینیم چنین زمینه‌هایی زیاد داشتیم، اما ضعیف نبودیم.

یعنی احساس می‌کنید در حال حاضر مذاکره، به عنوان حل مسئله مطرح نمی‌شود و ما وقتی وارد گفتگو می‌شویم، نمی‌خواهیم مسئله‌ای را حل کنیم. به نظر شما قبل از تاریخ معاصر بر خلاف آنچه امروز مرسوم شده به دنبال گفتگوی مؤثر بودند؟

توجه به بعضی از زمینه‌هایی که ایجاد شده، نشان می‌دهد ما در فرهنگ خود کارهای جمعی به این صورت داشتیم، البته چون به این دید امروزی نگاه نمی‌شده است و اصولاً دنیای قدیم دنیای فردی بوده و خیلی هم امکان کارهای جمعی وجود نداشته، و در ارتباط خیلی صحنه‌سازی نبوده است، ما نمی‌توانیم به اصطلاح یک جواب مشخص بدهیم که آیا قطعاً این زمینه‌ها از لحاظ کمی زیاد بوده است یا نه؟ اما آنچه مسلم است از بعضی زمینه‌ها به نظر می‌آید از لحاظ کیفی کارهای جمعی جدی داشتیم که این کارهای جمعی جدی مورد احترام بوده است. وقتی شما با دید تخصصی نگاه می‌کنید گاهی اشتراکی که در بعضی از زمینه‌ها رخ داده، انسان را متعجب می‌کند. زمینه‌هایی مثل پیدایش اخوان الصفا در قرن دوم و سوم هجری از این نمونه‌ها است. اما شواهد روشن تری هم می‌شود برای آن پیدا کرد. شما یک کتاب قدیمی را نگاه کنید، حاشیه‌هایی که بر متن زده است، اندیشه‌های مختلف چطور با هم جمع شده است. شما یکی از این کتاب‌های چاپ سنگی را دقت کنید، که یک متنی داشت و حاشیه روی حاشیه! این یک نوع کار جمعی بوده است که بالاخره وقتی یک متن جا می‌افتاده دیگران سعی نمی‌کردند این را نابود کنند و یک چیزی مقابل آن باشد، دیگران هم بر حواشی آن می‌افزودند. ما بعضی از بزرگانی داریم که می‌گویند تنها اشکال اینها این بوده است که حاشیه‌نویس بودند و این کم نیست، زمینه‌های دیگری هم می‌شود پیدا کرد.

■  
**احساس به انتها رسیدن، هر موقعی بیاید، دیگر گفتگو غیر ممکن می‌شود. یعنی اساسی‌ترین و مهمترین اصل در گفتگو و آن چیزی که می‌تواند برای انسان مفید باشد، این است که از یک عشق و علاقه و شیفتگی به حوزه‌های دیگر اندیشه برخوردار باشد.**

■ **در حوزه، نسل جدید نسل گزینش شده‌ای است که مراجع، مدیران و صاحب منصبان حوزه گزینش کردند. آنان آدم‌های خاصی را انتخاب کردند که اکثرشان در یک فضا و محیط خاص بزرگ شدند و از این فضا گذر چندانی ندارند.** ■

خود به نام گفتگوی با محتوا و مؤثر نداریم. چیزی که در عرصه‌ی فرهنگی، اجتماعی در این ۱۰۰ سال اخیر رخ داده است، نه تنها گفتگو نبود بلکه یک تعارض و تضاد شدیدی بوده است. یعنی شما هم‌زمان با ظهور انقلاب می‌بینید از جناح‌های سیاسی که بگذریم، اصلاً اندیشه‌هایی که رخ می‌دهد در آن مذاکره و گفتگو، مطرح نبود است. می‌شود شواهد زیادی پیدا کرد که من یک موقع تمام این شواهد را یادداشت می‌کردم. هر اندیشه‌ای در هر فرهنگی، هر فکری و هر آدمی به تناسب آدم مخالف خود یا کسی که ضد او است، در یک تعارض و تضادی است و مثل این‌که هر کسی اندیشه‌ی خود را

مرکز عالم می‌داند و غیر از این اندیشه، اندیشه دیگری اصلاً جایگاه ندارد. یعنی شما مذهبی را نسبت به غیر مذهبی ببینید این‌گونه است، هر انقلابی نسبت به غیر انقلابی ببینید این‌گونه است، مثلاً شیعه نسبت به سنی، مسلمان نسبت به یهودی، یهودی نسبت به مسلمان، همه جا فضا این‌گونه است و دیگر بحث گفتگو مطرح نیست. بحث این است که شما در نهایت باید بتوانید دیگری را تحمل کنید که اول انقلاب به این سو، مطلقاً این‌گونه نیست. یعنی اندیشه‌ها و آدم‌های مختلف اصلاً حاضر نیستند که وجود دیگری را تحمل کنند.

■ **به نظر شما ریشه‌های عدم تمکین به گفتگو و تحمل مخالف چیست؟ با این که سنت گفتگو به عنوان یک فرهنگ و اصل اولی است که آیات قرآن هم ما را هدایت می‌کند به این که قول احسن را بپذیریم!**

آن چیزی که به نظر می‌رسد این است؛ ما از اواسط یا از اوایل دوران قاجاریه که ریشه‌های آن به چندین دوره‌ی قبل به این طرف برمی‌گردد، در یک برزخی هستیم که هم از آن سنت‌های اصیل و هم از مدرنیسم هیچ چیزی نداریم. رژیم‌هایی که پشت سر هم می‌آیند، هر کدام از آن یکی بدتر است، یعنی شما عرصه‌ی دیانت را در نظر

بگیرید، مظاهر دیانت انسان‌ها الآن در جامعه‌ی ما در سطحی‌ترین و ضعیف‌ترین و بی‌مایه‌ترین حالت قرار دارد. در بین افرادی که می‌توانند نماینده‌ی دین در جامعه‌ی ما باشند، طیف‌هایی هستند که استاد دانشگاه، استاد حوزه، مرجع تقلید، عالم و با سواد هستند، از همه ضعیف‌تر مداح‌ها هستند که الآن یک نوعی از عرصه‌ی دیانت دست اینها است یا منبری‌هایی که در همان سطح هستند. به هر حال از آن هویت و محتوای دینی هیچ چیز باقی نمی‌ماند. شما مصاحبه‌ای که علامه‌ی طباطبایی راجع به شهید مطهری دارند را ملاحظه کنید؛ یک عبارتی شبیه به این دارد: وقتی ایشان - آقای مطهری - می‌آمدند حالت رقص به من دست می‌داد. بعد خوب که تعریف می‌کند، می‌گوید ایشان اواخر داشت یک نظراتی از خود می‌داد. یعنی سطح جامعه‌ی ما به این صورت بوده که آقای مطهری تازه داشته به مرحله‌ای می‌رسیده، که ایشان نظرات خوبی داشت.

■ **بر اساس نگرشی و تعریفی که از گفتگو دارید، تفاوت گفتگو با مناظره و جدل را چه گونه تصور می‌کنید؟ همان گونه که گفته شد، آن اصلی که درباره‌ی گفتگو به معنای مثبت و درست وجود دارد، این است؛ فرد در این گفتگو و در این ارتباط متقابل می‌خواهد از اندیشه‌ی خودش گذر کند و به یک اندیشه‌ی دیگری برسد که از طریق گفتگو به دست می‌آورد. اما در جدل و مناظره چنین نیست.**

■ **یعنی در گفتگو موتور قضاوت یا موتور پیش فرض فعال خاموش می‌شود. نه! پیش فرض سر جای خودش درست است و فرد آن را برای خود نگه داشته است، اما می‌گوید این پیش فرض برای من یک تز است و علاوه بر آن می‌خواهم یک چیزی از طرف مقابل در برابر این بگیرم و بعد این دو را ترکیب کنم، در پایان هم این موضع خود من است. مثل یک معلمی که یک حرف جدیدی را به من می‌زند، این حرف جدید را با حرف‌های قدیمی خود که سر جای خود محفوظ است و به آن اعتقاد دارم و الآن کاملاً به آن معتقد هستیم، با هم ترکیب می‌کنم و یک چیزی به دست می‌آورم که از اعتقاد قبلی بالاتر است.**

■ **ممکن است اصلاً تغییر کند، و اعتقاد قبلی خود را نفی کند. درست است اما اصل گفتگو برای این نیست، خیلی مواقع آن حرف هم باقی می‌ماند و نیازی نیست که من حرف**

قدیمی را یا یک جا بگیرم یا یک جا رد کنم. بهترین حالت زمانی است که بر آنها یک چیزی اضافه می‌کنم و از ترکیب آنها مثل یک بُعدی که بر بُعدهای قبلی افزوده می‌شود مثل بُعد سوم، بُعد چهارم، بُعد پنجم، بُعد ششم. مثل بُعد چهارمی که نظریه‌ی نسبیت می‌آید و به آن سه بُعد قبلی اضافه می‌کند. آن سه بُعد قبلی را رد نمی‌کند، آنها سر جای خود است. اما این ترکیب به آنها اضافه می‌شود که با اولی یک تفاوت ریشه‌ای دارد. این مهمترین چیزی است که شاکله و هویت گفتگو است. در مقابل، مناظره و جدل می‌باشد که تمام هدف شما این است که طرف مقابل را منکوب کنید و آن حرف‌های قبلی خود را به کرسی بنشانید یا در ذهن شخص فرو ببرید. اگر نمی‌توانید، حداقل تماشاچی که دارد نگاه می‌کند، بگوید حرف این آقا بهتر از حرف او است. این اصلاً از دو جهت هستند، دو هویت هستند و هیچ ربطی به هم ندارند. هیچ وقت نمی‌شود این دو را با هم قاطی کرد. یعنی از آن ابتدا، انگیزه، صداقت، اخلاص و اراده‌ای که فرد در گفتگو دارد با جدل کاملاً متفاوت است.

مفیریات

**چه اصولی برای شکل‌گیری یک گفتگوی مؤثر وجود دارد که می‌تواند به حل مسائل کمک کند؟**

اولین پایه، همین نیت و انگیزه است منتها مهم‌ترین چیزی که در این جا وجود دارد این است که قبول کند حقیقت فراتر از آن چیزی است که انسان پذیرفته است و هر چقدر هم که حرفش درست باشد حرف‌های درست‌تر و کامل‌تری وجود دارد. احساس به انتها رسیدن، هر موقعی بیاید، دیگر گفتگو غیر ممکن می‌شود. یعنی اساسی‌ترین و مهم‌ترین اصل در گفتگو و آن چیزی که می‌تواند برای انسان مفید باشد، این است که از یک عشق و علاقه و شیفتگی به حوزه‌های دیگر اندیشه برخوردار باشد که او تا حالا به آن دسترسی نداشته است و هر چه این شیفتگی بیشتر شود و از یافته‌های خویش دورتر باشد، قدرت گفتگو بیشتر می‌شود.

اگر گفتگو را به این معنا در نظر بگیریم، شاید بتوان گفت ما در دوران معاصر نمی‌توانیم الگویی بالاتر از علامه‌ی طباطبایی، در گفتگوهای که داشته است، بیابیم؛ حتی در حوزه‌ی غیر دینی هم همین‌طور است. یعنی در هیچ حوزه‌ای نه دین و نه سیاست، نمونه‌ی گفتگوهای که علامه‌ی طباطبایی در آن شرکت داشته را در این حد نداریم. این ادعا بر اساس گزارش است از افرادی که مقابل

ایشان بحث می‌کردند. اخیراً مصاحبه‌ای با دکتر شایگان منتشر شده است. شایگان توصیفی می‌کند از نوع برخوردی که علامه‌ی طباطبایی داشته: «من هیچ کس را هم چون علامه‌ی طباطبایی تمجید نمی‌کنم، او صفات مختلفی داشت. بیشترین چیزی که باعث می‌شد من به او توجه کنم زمینه و آمادگی او برای پذیرش حرف‌های جدید بود و شیفتگی، هوشیاری و هم‌فکری او با حوزه‌هایی بود که اصلاً قبلاً ورود نداشت. وقتی که من آن متن‌های عرفان شرقی را برای او می‌خواندم به گونه‌ای تفسیر می‌کرد مثل این که خودش نوشته است، با این که برای اولین بار آن را شنیده بود. یک چنان هم‌فکری و همراهی داشت. مثلاً یک متنی از بودا را برای او می‌خواندیم، او که تا حالا ندیده بود و برای بار اول بود که یک چنین ورودی داشت، برای ما که خود بوداشناس بودیم و کار کرده بودیم، یا علی‌پاشایی که خود این کاره بود و ترجمه می‌کرد و می‌خواند، آن متن را تفسیر می‌کرد.»

این که بدون ارتباط با اسلام، خود آن متن‌ها را برای ایشان تفسیر می‌کرد. با این که خود علی‌پاشایی متخصص این متون بوده و نباید نیازی به علامه داشته باشد، نه تنها این تفسیر برای آنها جذاب بوده بلکه آن قدر عجیب بوده که شایگان می‌گوید مثل این که او بودایی است، مثل این که این متن را خودش نوشته است.

مفیریات

**و البته تعارض‌هایی که در متون می‌دید، را ایشان حل می‌کرده است.**

بله چنین چیزی هم بود. این هم‌فکری و همراهی با یک متنی که تعارضاتی داشته وجود دارد. حالا شما این را مقایسه کنید با موضع‌گیری که الان بالا و پایین و بزرگان و کوچکان و سیاستمداران و غیر سیاستمداران و چپ و راست ما در مورد این متن‌های عرفانی جدید ابراز می‌کنند، با این که خیلی از آنها چیزهای بی‌ضرری است ولی حاضر نیستند هیچ نوع گفتگویی در مورد آنها داشته باشند.

مفیریات

این که شما می‌فرمایید اینها حاضر نیستند با برخی متون جدید رو به رو شوند، کاملاً درست است. واقعاً احساس ما این است که ما در یک روزگاری هستیم - حداقل در جامعه‌ی ایرانی - که می‌توانیم بگوییم ما با امتناع گفتگو رو به رو شده‌ایم. یعنی گفتگو تقریباً محال شده است، نه به عنوان پدیده‌ی سیاسی بلکه به عنوان یک سازهی اجتماعی. شما در نظر بگیرید حتی روشنفکران، مدعیان گفتگوی ما وقتی می‌خواهند همدیگر را نقد کنند، همدیگر را ذبح می‌کنند، نقد نمی‌کنند و به فحش می‌کشند. خیلی

زبان گزنده‌ای به کار می‌برند، روشن فکرها را می‌گویم، کسانی که مدعی گفتگو هستند، کسانی که در غرب تحصیل می‌کنند، سستی‌ها که اصلاً گفتن ندارد! حتی می‌توانیم ادعا کنیم که ما دچار یک نوع امتناع گفتگو هستیم، می‌خواهیم ببینیم شما این را قبول دارید؟ الآن وضعیتی شده که ما می‌خواهیم با دوستان خود گفتگو کنیم، دعوا پیش می‌آید، با بچه‌های خود گفتگو کنیم، دعوا پیش می‌آید. می‌خواهیم بگویم در عرصه‌های اجتماعی، فکری، علمی، همه‌ی اینها ما دچار یک نوع امتناع گفتگو هستیم. یعنی اصلاً گروه فرو بسته‌ی جامعه‌ی ما این است که گفتگو نشدنی شده است. مذهبی باشیم همدیگر را تکفیر می‌کنیم، غیرمذهبی باشیم همدیگر را به رسمیت نمی‌شناسیم. یعنی الآن دانشجو من را مثلاً به عنوان معلم قبول ندارد، واقعاً به من مشکوک است. یک چیزهایی بگویم خلاف کلیشه‌های ذهنی او باشد، می‌گوید آنها منحرف هستند، باید ببینم او چرا این حرف‌ها را می‌زند. چنانچه ما هم وقتی این حرف را می‌زنیم و او اشکال می‌کند، فکر نمی‌کنیم این حرف از خودش باشد، می‌گوییم یک کسی او را آنتریک کرده و می‌خواهد ما را دست بیندازد. شما از علامه طباطبایی به عنوان شاخص یا فرد منحصر به فرد نام بردید، حساب علامه‌ی طباطبایی از همه جدا است. یک جمله از آقای شهید مطهری هست که می‌گوید: آدم‌ها به هر اندازه که بزرگ‌تر باشند دیرتر شناخته می‌شوند. بعد می‌گوید مثلاً علامه‌ی طباطبایی ۱۰۰ سال یا صدها سال باید بگذرد تا شناخته شود. واقعاً همین‌گونه است، شما وقتی که آثار و منش و رفتار او را می‌بینید به این نتیجه می‌رسید. شما نوه‌ی ایشان هستید، ولی ما، تقریباً هر روز علامه را می‌دیدیم که وضو می‌گرفت و به سمت حرم می‌رفت. حتی رنگ نعلین‌ها را به یاد داریم که رنگ طوسی می‌پوشید. ولی هر کسی از نزدیک ایشان را دیده بود همه همین را می‌گویند: این آدم، فیلسوف و بزرگ بود. به قول آقای مطهری، برای این عصر نبوده است. اشتیاقی که ایشان به شنیدن و تأمل کردن داشت اصلاً در گفتن نداشت. آنها واقعاً استثناء هستند یا مثلاً آقای مطهری که ایشان هم متفاوت است. می‌خواهیم از شما بپرسم که چنین حسی ندارید که در جامعه‌ی ما در همه‌ی زمینه‌ها گفتگو تقریباً ممنوع است؟

وضعیت جامعه‌ی ما بعد از انقلاب آن قدر پیچیده شده که عموماً چند پروسه یا چندین پروسه‌ی هم زمان با هم و در کنار هم رخ می‌دهد. این‌طور نیست که یک پروسه رخ بدهد. اما اگر بخواهیم به شکل روشن‌تر در مقابل سؤال شما عرض کنم، می‌توانیم آن واقعیتی که در جامعه‌ی ما رخ داده است، در سه ساحت از هم جدا کنیم: ساحت قدرت حکومتی یا مراجع رسمی؛ مرجعیت تقلید رسمی؛ اساتید رسمی دانشگاه‌ها. این چیزهایی که اخیراً به نام کرسی‌های آزاداندیشی درست شده است که حالا هر روز یک چیز دیگری می‌گویند...

اسم آن را عوض کردند و کرسی‌های ترویجی می‌گویند، دیگر نامش نظریه پردازی نیست.

بله، همان کرسی ترویجی است. این یک عرصه‌ی رسمی است. یک عرصه‌ی به اصطلاح غیر رسمی به معنای عرصه‌ی عمومی که نخبگان جامعه است این دو عرصه. عرصه‌ی سوم هم عرصه‌ی حاشیه‌ها است. در عرصه‌ی رسمی، به نظر من اصل فکر آسیب دیده است. یعنی این نسل موجود از هر نوع آن، به طرز ضعیف برخوردار است و اگر هم واقعاً بخواهند، به نظر من نمی‌توانند کار خاصی انجام بدهند. اما در عرصه‌ی غیر رسمی نخبگان، آنها در واقع یک شکل‌هایی از تغییر را تحمل کردند، اما در واقع آنها هم امکان گفتگو ندارند. یعنی وقتی مخالف کسی می‌شوند، مخالف خود را لعنت می‌کنند! مگر یک تک خال‌هایی که آن تک خال‌ها بسیار ارزشمند هستند. آن تک خال‌ها به عنوان یک الگو و اسوه‌ی تاریخی می‌مانند و اثر جدی هم می‌گذارند. همین الآن که تشییع جنازه و قضایای مرحوم آقای امیر انتظام است، این یک نمونه است. همان‌گونه که برخی نوشته‌اند وقتی شما امیر انتظام را برای الگوگیری دارید، نیازی نیست به سراغ نلسون ماندلا بروید. این از او خیلی عزیزتر است. واقعاً هم همین‌طور است، انسان واقعاً تعجب می‌کند که این فرد با چه شرافتی با مخالفان خود برخورد می‌کند. در نامه‌ای که به شادی صدر می‌نویسد می‌گوید ما نمی‌خواهیم و قرار نیست بچه‌های ما هم دچار کینه‌های ما شوند. یا از آن طرف آقای خاتمی؛ وقتی آقای خاتمی می‌گوید زنده باد مخالف من، با تمام وجود می‌گوید و همه‌ی زندگی او می‌شود و هر چقدر شما وارد عمق زندگی او شوید، می‌بینید او بیشتر این حالت را دارد و جالب‌تر است. دیگرانی هم به این صورت هستند اما در اقلیت محض هستند، اینها تک خال‌های بسیار ارزشمندی هستند. بنابر این من با شما موافقم که در مورد اول دچار امتناع گفتگو شدیم و بالاتر از آن به امتناع فکر رسیدیم. اما آن تک خال‌ها ارزش ویژه‌ای دارند. در حالی که فضای عمومی دست منادیان گفتگو نیست. یعنی مثل آقای خاتمی برای این زمان و برای این دوره نیستند، همان‌طور که علامه نبوده است حالا در دو سطوح متفاوت. اما در فضای عمومی این‌گونه نیست. به حاشیه‌ها که می‌رسد، این حاشیه‌ها نسلی هستند که بعد از انقلاب متولد شدند و در واقع به نوع دیگری زندگی کردند، اینها کاملاً متفاوت اند.

#### نسل حاشیه‌ها از چه زمانی بروز و ظهور کرد؟

از سال ۸۸ به این سوی اولین زمانی است که نقش این

**فردی که وارد گفتگو می‌شود یک پیش زمینه و پیش ذهن نهایی و کلیشه‌ای ندارد و احساس نیاز می‌کند که از اندیشه‌های دیگری غیر از اندیشه‌های خود مطلع شود، عمق آنها را بشناسد و با آن یک نوع تفاهمی برقرار کند.**

اما وقتی من او و هم نسلی‌هایش را می‌دیدم، خیلی راحت متوجه می‌شدم که با یک «جهش فرهنگی - اجتماعی» روبرو هستیم. مثل جهش ژنتیکی که در زیست‌شناسی می‌گویند، یک جهش ژنتیک برداشته؛ همه چیز او و نسلش واقعاً متفاوت است. نشست و برخاست آنها، ازدواج و بچه‌دار شدن آنها، کار و شغل و زیست و تفکر آنها از نوع دیگری است. بعد هم با رواج فضای اینترنتی، و سپس شبکه‌های اجتماعی و گفتگویی، عالم دیگری برای آنها شکل گرفته است. این سیر تغییرات همچنان ادامه دارد و ابعاد مختلف زندگی را یکی پس از دیگری در می‌نوردد. یک نمونه آن در فضای کسب و کار، استارت‌آپ‌ها هستند که یکی از جدیدترین فضاها در عرصه اشتغال و اقتصاد است. اینها در عالم دیگر و جور

دیگری زندگی می‌کنند و به زودی همه کشور از حیطه تسلط اندیشه‌های قدیمی خارج می‌شود و به دست آنها می‌افتد. هیچ راهی هم برای جلوگیری از آن وجود ندارد؛ البته این افکار و موج‌های جدید هم جنبه‌های مثبت و هم جنبه‌های منفی دارند.

درست است که به خصوص در جامعه‌ی ایران هر چقدر که پیش می‌رویم به خصوص نسل امروزه، که شما می‌فرمایید قالب گفتگوی آنها فرق دارد، اما فکر نمی‌کنید یک مقداری گفتگوهایی که نسل امروز به آنها روی آورده‌اند از معنا و مفهوم تهی شده باشد. وقتی با نسل‌های گذشته مقایسه می‌کنیم، خود ما یا قبل از ما همین‌طور که به عقب برمی‌گردیم، حالا در مسائل دینی - حوزوی فرض کنیم که تخصص همه‌ی ما است، من فکر می‌کنم سرچشمه‌ی گفتگوها همین‌طور تحلیل می‌رود و رو بنایی می‌شود. شما این‌طور احساس نمی‌کنید؟

همه انواع گفتگو اعم از بی‌مایگی و پر مایگی وجود دارد. البته در حوزه علمیه، آن جهش‌هایی که در بیرون از حوزه رخ داده هنوز به نظر من صورت نگرفته است و وقتی صورت بگیرد بسیار مهیب‌تر، کوبنده‌تر و منهدم‌کننده‌تر از این مسائل است. اما چنین رخدادی در حوزه علمیه رخ نداده است. در حوزه، نسل جدید نسل‌گزینش شده‌ای است که مراجع، مدیران و صاحب‌منصبان حوزه‌گزینش کردند. آنان آدم‌های خاصی را انتخاب کردند که اکثرشان

حاشیه‌ها نسبت به نسل‌هایی که متن هستند - یعنی نسل ما - ظهور کردند. نسل بچه‌های ما که بعد از انقلاب هستند، یعنی بعد از سال ۶۰ به دنیا آمدند. نسل ۸۸ واقعاً نسل ما نبود. درست است که دو رهبر در شکل دهی آن نقش داشتند، اما تأثیرگذاری این نسل برای اولین بار در سال ۸۸ در عرصه‌ی عمومی کشور قوی‌تر از آن نسل قبل شد. این نسل کاملاً متفاوت هستند و در بین اینها گفتگوهای خیلی جدی رخ می‌دهد. اصلاً یک وقایعی و یک حقایقی در بین اینها رخ می‌دهد که کاملاً ما غافل هستیم، آنها از ما عبور کردند، به عنوان نسل پیرمردهایی که نسل پیر و سالخورده هستند و به قول آقای دولت آبادی برای روزگار سپری شده هستند. ایشان یک کتاب به اسم روزگار سپری شده، دارد که البته معروف نیست.

صفریات

**این نسل چه کارکردی دارند؟**

نسل ۸۸ اصلاً متفاوت هستند، البته نه این که اهل گفتگو نباشند. اما حداقل چند جهش ژنتیک به سمت گفتگو برداشتند و یک تفاوت‌های ویژه‌ای داشتند. در یک عرصه و نهادهای دیگر هستند، در حالت‌های دیگر هستند که ما اصلاً از آن خبر هم نداریم. مثلاً فرض بفرمایید آن وقایعی که تحت کافه‌های گفتگو الان دارد در کشور، قبل از فضای اینترنتی رخ می‌دهد وقایع بسیار پیچیده‌ای است و یک نسلی در کافه‌ها حضور دارند که معبد آنها کافه‌ها است.

صفریات

**مثل مشروطه یا قرن نوزدهم در فرانسه؟**

بیشتر از همه شبیه کافه‌های فرانسوی هستند. من اولین بار موقعی که پسر در مشهد دانشجو بود، با اینها آشنا شدم. من از طریق او با یک طیف وسیعی از آنها ارتباط برقرار کردم و همه‌ی ارتباط‌های من در کافه‌ها رخ می‌داد. البته شاید برای نسل ما هیچ چیز راحت نباشد حتی در حد نشست و برخاست! بنابراین انسان نمی‌داند که چگونه باید رفتار کند. آن زمان من می‌دیدم که در این کافه‌ها و در برخورد با این نسل، وقایع مختلفی رخ می‌دهد، آنها سیر جدایی داشتند، کارهای متفاوتی انجام می‌دادند و همه چیز آنها با ما متفاوت بود حتی آداب زندگی آنها. پسر من در خانه‌ی ما بزرگ شده است، خانه‌ای که منزل شهید قدوسی بوده و محل تجمع بسیاری از جلسات روحانیت و انقلاب، در این فضا و همین خانه بوده است و اکنون نیز پایگاهی است برای بسیاری از همین فعالیت‌ها،



در یک فضا و محیط خاص بزرگ شدند و از این فضا گذر چندانی ندارند. اینها اصلاً نمونه‌ای از آن نسلی امروزی بیرون حوزه که من عرض کردم، نیستند.

#### مفیر حیات

در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی چنین نیست؟

شما فضای دانشگاهها را ببینید؛ وقتی یک کسی از دانشگاه بیرون می‌آید یا همان موقع که دانشجو هستند، همه به نوعی جهش دارند. بعضی از آنها در نهایت اقتدار فکری هستند، اما همه، آسیب‌های جدی هم دارند. یعنی بسیاری از آن اصالت‌ها و هویت‌هایی که در جوانی و در نسل ما بوده است، در این نسل به نوعی مخدوش شده است. اما در کنار آن یک چیزهایی رخ داده که چیزهای کمی نیستند. مثل خلاقیت‌های فکری، هنری، فلسفی. مثل سؤالات و نیازهای جدید دینی که رخ داده است، اینها بسیار عمیق و شدید و تعیین کننده است. خیلی از آنها هنوز هم جوابی پیدا نکرده‌اند، اما در هر صورت نسل متفاوتی هستند. خیلی از آنها از حیث میزان مطالعه و حداقل بخش‌هایی از آنها، گروه‌ها و رگه‌هایی از آنها بسیار قوی‌تر از جوانی‌های ما و متنوع‌تر هستند.

فرض بفرمایید بحث مبانی دینی که می‌شود، آدم تعجب می‌کند تسلطی که بر تعدادی از مبانی روحانیت دارند و آن را به دست آورده‌اند و شروع می‌کنند پنبه آن را می‌زنند حالا یا به درست یا به غلط. بنابراین در بین اینها بعضی آدم‌های واقعاً قوی هستند، خلاقیت‌های جدی هم دارند، امیدهای خیلی جدیدی هستند، منتها هم زمان، آسیب‌های جدی دارند، و فرصت و تهدید آن با هم است.

#### مفیر حیات

این که ما می‌گوییم قالب گفتگوهای جدید تھی از محتوا است نسبت به گذشتگان، به این دلیل است که ما می‌بینیم ما تولید علم نداریم. مگر نباید گفتگو منجر به تولید علم شود و نتیجه مؤثر داشته باشد. ما هر چه می‌بینیم سر خوان گذشتگان نستیم.

در واقع تولید علم به این معنایی که آقایان در تربیون های رسمی می‌فرمایند نیست. اصلاً چنین تعبیری بی معنی است. تولید علم مثلاً در عرصه‌ی فکر دینی چند نسل می‌خواهد! به این معنا که شما یک مطلبی به دست بیاورید که بتواند با مطالب امثال آقای مطهری معارضه کند. مگر از نسل جدید مطالبی حتی حداقل دو، سه رده پایین‌تر از آن معارف دینی که مطهری ارئه کرد دیده می‌شود؟! تولید علم چیز ساده‌ای نیست و تصویری که بعضی دارند این است که تولید یک چیز فرمایشی است.

مثلاً ما کرسی‌های آزاداندیشی یا ترویجی داشته باشیم، مجبور شویم تعداد مقالات را بگیریم و بعد هم اعلام کنیم که ما از همه‌ی دنیا یا بخشی از آن جلوتر هستیم. اینها همه شوخی است. مگر می‌شود تولید علم به این راحتی رخ بدهد. بعد از این که یک شخصیتی مثل آقای مطهری به وجود آمد و رفت، ما در چند نسل متوالی، دچار خلأهای جدی شدیم. تازه آقای مطهری که نمونه‌ی متوسطی بوده است نه نمونه‌ی درجه‌ی یک. یک تیبی مثل شیخ انصاری که باید نسل‌های متوالی بیایند و بروند تا مثل او رخ بدهد.

#### مفیر حیات

جناب آقای قدوسی! ما هم فرمایش شما را قبول داریم که در یک لایه‌هایی از جامعه علمی، یک روزنه‌هایی برای فرار از امتناع گفتگو گشوده شده است، اگر بخواهیم واقعاً این لایه‌ها را گسترش بدهیم و روزنه‌ها را بیشتر کنیم، به نظر شما که درگیر این مسئله هستید، چه ساز کار عملی وجود دارد که ما بتوانیم این گفتگو را بسط بدهیم و نهادینه کنیم و فراگیر کنیم. مثلاً یکی از روشنفکران که متفکر زحمت کشیده و خود آزاداندیش است، ولی وقتی می‌خواهد با رقیب بحث کند، او را می‌کوبد و گناه او را از هستی ساقط می‌کند. می‌خواهیم عرض کنیم این که شما فرمودید ما هم قبول داریم، همین گفتگوی نسبی که در لایه‌هایی با روزنه‌هایی وجود دارد؛ چه راهکار عملی به نظر می‌رسد - مطلق نمی‌گوییم - که به یک اندازه‌ی نسبی گسترش یابد؟ به عنوان شیوه‌ی زندگی چه کاری انجام بدهیم که این فرهنگ گفتگو در جامعه‌ی ما یک مقدار ریشه‌دار شود؟ جا دارد بادی از استاد شهید قدوسی بکنیم. می‌دانید سال ۵۴ سال بحران‌های فکری بود و اتفاقاتی که در زندان افتاده بود و برخی از مبارزان گرایش‌های التقاطی و کمونیستی پیدا کرده بودند. خدا رحمت کند ایشان را، یک ساعت‌های خاصی به عنوان ساعت مشاوره گذاشته بود و خودش می‌آمد در مدرسه حقانی قم، قدم می‌زد تا یک مقدار مشکلات ذهنی افراد و طلبه‌ها را حل کند. ولی می‌خواهیم بگوییم ایشان واقعاً چون خود باورمند بود، یعنی مسئله‌ی روز او بود، با خیلی از افراد این‌گونه برخورد می‌کرد. حالا الان بفرمایید واقعاً چه راهکارهای عملی به ذهن شما می‌رسد که فرهنگ گفتگو را یک مقدار بیشتری توسعه بدهیم و نهادینه کنیم؟

من دو پاورقی زیر نویس مطلب شما و یک جواب خدمت شما عرض می‌کنم. مطلب اول این که آن چیزی که دارد رخ می‌دهد در حد یک روزنه نیست، در حد یک سیل است که دارد نسل‌های ما را به سوی دیگر می‌برد. در همین بحث دختران خیابان انقلاب و مسئله‌ی چادر یک مطلبی نوشتم که پخش شد. عنوان بحث این بود که این قضیه آغاز یک پایان می‌باشد، تقریباً این نسل، نسل‌های جدیدی است که دارند می‌آیند و از روی ما عبور می‌کنند و می‌روند.

درست، ولی آنها هم در فرهنگ گفتگو مشکل دارند، آنها با ما و حتی با خودشان نیز نمی‌توانند به راحتی حرف بزنند.

می‌خواهم همین را بگویم؛ البته در ارتباط با گفتگو از ما خیلی جلوتر هستند، اما همه چیز، گفتگو نیست، فضا یک چیز دیگر و کاملاً متفاوتی است و اصلاً این قدر کار دست ما نیست و ما هنوز در خواب هستیم، مثل یک سیلی است که آمده و بخش زیادی را برده، بقیه را هم می‌برد؛ منتها آن قسمتی که ما هنوز در آن هستیم سالم مانده است. این که ما چه کاری می‌توانیم انجام دهیم در حوزه‌ی گفتگو تا رایج شود، می‌خواهم بگویم در این حد دست ما نیست، تا ما بخواهیم کاری انجام بدهیم سیل همه را برده است، در این صورت اصلاً از این خبرها نیست که بخواهیم کاری انجام بدهیم.

چقدر امیدوار هستید؟!

سال ۶۹ من برای رشته‌ی جامعه‌شناسی خود پایان‌نامه‌ای داشتم، عنوان آن نسل بی‌قرار بود، این عنوان در دانشگاه ثبت شده است و

عنوان آن یک نوع پیش‌بینی قضیه‌ی سال ۸۸ بود، آن موقع کسی فکر نمی‌کرد، خود ما هم فکر نمی‌کردیم. آن‌جا با صراحت نوشتم ما از حیث معرفتی و بنیان‌های فکری داریم کاری انجام می‌دهیم که نتیجه این است یک نسلی بلند

■ **الآن ما چیزی در جامعه خود به نام گفتگوی با محتوا و مؤثر نداریم. چیزی که در عرصه‌ی فرهنگی، اجتماعی در این ۱۰۰ سال اخیر رخ داده است، نه تنها گفتگو نبود بلکه یک تعارض و تضاد شدیدی بوده است.**

می‌شود که جلوی ما می‌ایستد و سال ۸۸ دقیقاً همین اتفاق افتاد. الآن هم در واقع این حادثی که طی این چند سال رخ داده است، همه را مقابل هم قرار داده؛ فرقی بین روشنفکر و تاریک فکر و انقلابی و ضد انقلابی، منتقد و غیر منتقد نیست، همه را جلو می‌برد. این هم مسئله‌ی دوم بود.

اما در ارتباط با گفتگو و این که ما باید چه کاری انجام

بدهیم در حوزه را نمی‌گویم در عرصه‌ی کلی کشور، اولاً؛ از اکثریت قریب به اتفاق نسل ما، بهترین کار برای این که زمینه‌های گفتگو پیدا شود، این است که دخالتی در آن نداشته باشیم، چون اگر دخالتی داشته باشیم آن را خراب می‌کنیم. به دلیل این که از حیث ذهنی خیلی با گفتگو فاصله داریم، هم با متدها و تکنولوژی و زمینه‌های گفتگو فاصله داریم و هم با افکاری که در مقابل ما هستند. چون تفاوت ریشه‌ای و عمیق است دخالت ما نتیجه‌ی منفی به بار می‌آورد در نتیجه بهترین کار این است که دخالتی نداشته باشیم.

به نظر من بهترین کار این است که اهل فن، تحقیق و فکر، بدون هیچ مقدمه و بدون هیچ تشریفات، بدون محافظه‌هایی که برای اینان گذاشته‌اند، همه را دور بریزند و خودشان به صحنه‌ی گفتگو بیایند و وارد صحنه‌ی عمل شوند. اول ببینند طرف مقابل آنها کیست. الآن هم نسل‌های من و شما اصلاً خبر ندارند، یعنی از فرزندان خودشان هم متأسفانه خبر ندارند.

مرحوم آقای علامه‌ی کرباسچیان - مدیر مدرسه‌ی علوی - آدم بسیار برجسته‌ای بود، کارهای حرفه‌ای روحانیت را قبول نداشت؛ خود او هم رها کرده بود و کارهای تربیتی انجام می‌داد کلاً یک فضای خاصی داشت. گفته بود من به قم آمدم، یکی از آقایانی که درس خارج می‌گوید، پیش من نشسته بود و گله می‌کرد که بچه‌ی من بالغ شده ولی نماز نمی‌خواند. به او گفتم عمامه‌ی خود را زمین بگذار و به مدرسه‌ی کنار برو و درس بده تا بفهمی باید چه کاری انجام بدهی. می‌خواهم بگویم یعنی یک عده‌ی معدودی هستند که به درد این کار می‌خورند. اولین کار این است که وارد صحنه‌ی گفتگو شوند، تا بفهمند چه خبر است. ما که اصلاً به درد این کار نمی‌خوریم، آن یک عده هم که به درد می‌خورند، نمی‌دانند بچه‌ی ما چه می‌گوید. حرف او را هم بشنویم، فضای آن را نمی‌فهمیم، کم فهمی نداریم، از لحاظ درونی نمی‌فهمیم چه می‌گوید. وقتی تازه می‌فهمیم چه می‌گوید بعد آرام آرام شروع به گفتگو با او می‌کنیم. این بهترین کاری است که ما می‌توانیم انجام بدهیم. البته حساب آن در حوزه جدا است. این که باید چه کاری انجام داد، این خودش یک موضوع سختی است، خیلی راحت نیست. شما در نظر بگیرید آدم‌هایی را که به بالاترین گفتگو عادت کرده بودند، از آن چه چیزی به دست آمد؛ مدرسه‌ای شد که آقای بهشتی و آقای قدوسی مسئولان



آن بودند، علامه‌ی طباطبایی کتاب درسی برایش می‌نوشت، آقای جوادی آملی، آقای حسن‌زاده معلّم آن بودند...

در هر صورت، وقتی صحبت از گفتگو می‌کنیم بیشتر گفتگو با مخالف نظر ما است، نه موافقی که مشترکاتی با هم داریم، آن خیلی اهمّیتی ندارد به خصوص با آن تعریف اولیهای که شما کردید.

**صفرحیات** من در عرصه گفتگو با مخالف خود، چه مهارت‌هایی را باید داشته باشم و عملی کنم؟

بالاترین مهارت و بالاترین مقدّمه‌ای که برای گفتگو لازم داریم، صبر، تحمّل و مدارا است، اما وقتی که با این صبر وارد شدید، صبر باید صبر ایوب باشد، به دلیل فاصله‌ای که با مخالفین خود داریم، به خصوص ما حوزوی‌ها واقعاً یک صبر ایوب می‌خواهیم. الآن فضا پر سنگلاخ است. وقتی که وارد می‌شویم می‌بینیم مخالف ما اعتقادات را زیر سؤال می‌برد، ممکن است ناسزا هم بگوید، آن قدر فضا آرام نیست که مثل زمان علامه‌ی طباطبایی یکی از خارج بیاید و بنشینند و هر دو معلّم اخلاق باشند. بعد که این صبر برای انسان پیدا شد یک دسته‌ای از مهارت‌ها پیدا می‌شود که آن خیلی سخت است و آن این‌که کلیشه‌های ذهنی ما به شدت درونی و ناخودآگاه هستند، حتی در برگزیدن واژه‌ها، یعنی در واقع مدت‌ها طول می‌کشد تا انسان بفهمد کجای کار من به نوعی کلیشه‌ای، پیش داوری و چنان محکم و صلب و غیر قابل تغییر است که با طرف مقابل به هیچ

اشتراکی نمی‌رسم. حتی با یک طرف مقابلی که می‌دانم خود فرد نهایت صداقت را دارد، می‌دانم مسلمان است، همه‌ی مشترکات را دارد، اما یک جایی فکر او کاملاً مقابل من است. مثلاً من طرفدار فلسفه هستم، او ضدّ آن است. من طرفدار مذاکره با آمریکا هستم، او فکر می‌کند مذاکره با آمریکا یک جنایتی است که نظیر ندارد، من فکر می‌کنم برجام یک عاملی برای نجات کشور است، او فکر می‌کند چیزی بالاتر از این برای این بین بردن مملکت در سال‌های

اخیر رخ نداده است. خلاصه، فاصله‌ها زیاد و درونی است که شما یک واژه‌ی مشترک هم ندارید و مدت‌ها طول می‌کشد و با صبر خیلی زیاد تا انسان کم کم بتواند این حفره‌های درونی خود را کشف کند.

**صفرحیات** حضرت عالی مثال فلسفه را زدید. یک کسی خواندن فلسفه را لازم و دیگری اصلاً حرام می‌داند و می‌گوید باید با انبر کتب فلسفی را جابجا کرد! در این صورت اصلاً می‌شود دو نفر با عمق اختلاف مبنایی در این حد را به گفتگو واداشت؟ اصلاً نتیجه‌ای برای هر دو طرف دارد؟ ممکن است جامعه نتیجه بگیرد، یعنی جامعه این دو نفر را می‌بیند، از گفتگوی این دو نفر به یک نتیجه‌ای می‌رسد، اما خودشان چطور؟

خیلی از آدم‌هایی که در گفتگو مقابل هم هستند اصلاً انگیزه‌ی گفتگو ندارند و می‌گویند برای چه چیزی گفتگو کنیم؟! اما اگر در کسی واقعاً انگیزه‌ی گفتگو وجود داشته باشد و این انگیزه که اندیشه‌ی بالاتری ممکن است وجود داشته باشد، آن وقت یک نقاط حساس، گلوگاه و نقطه عطفی وجود دارد که در جریان گفتگو قابل اکتشاف است، که از طریق آنها می‌توانیم از اختلاف مبنایی گذر کنیم. من این را در مقاله‌ی جدایی به اسم منطق تحلیل نوشتم، این منطق تحلیل نشان می‌دهد که در تعارض دو اندیشه چه قفل‌های به شدت عمیقی وجود دارد که حتی از مبنایی ما هم مبنایی تر است. یعنی تمام اندیشه‌های من به عنوان یک آدم، با یک موضع‌گیری خاص مثل مخالف فلسفه یا موافق فلسفه یا هر چیز دیگر، بر مبنایی خاصی استوار است. این مبنایی را همین‌طور می‌روم؛ تا این جا کاملاً خودآگاهانه است و می‌فهمم ما هم مبنایی داریم. اما مبنایی ما بر یک سری تفکرات بنیادی تری قرار دارد که آن تفکرات بنیادی تر را من اصلاً درک نمی‌کنم و نسبت به آنها خودآگاه نیستم. من در مقاله‌ی منطق تحلیلی بحث کردم، اگر کسی بخواهد واقعاً از این نوع مبنایی گذر کند باید بتواند آن منطق تحقیق خود را که مبنایی تر از مینا است، کشف کند و این در یک گفتگو امکان دارد. البته کار بسیار سختی است، اما بسیار ارزشمند است.

**صفرحیات** در پایان در باره تشکیلات خود با عنوان باشگاه اندیشه مقداری توضیح بفرمایید.

باشگاه اندیشه در سال ۷۶ توسط جمعی از تحصیل کرده های حوزه و دانشگاه راه اندازی شد که سابقه آن به اواسط دهه ۶۰، در اوج آن سال‌هایی که کسی به فکر این مسائل نبود برمی‌گردد. جلساتی بود که با ۱۰، ۱۲ نفر از حوزه و

■ **اصلی که درباره‌ی گفتگو به معنای مثبت و درست وجود دارد، این است؛ فرد در این گفتگو و در این ارتباط متقابل می‌خواهد از اندیشه‌ی خودش گذر کند و به یک اندیشه‌ی دیگری برسد که از طریق گفتگو به دست می‌آورد.** ■

دانشگاه برگزار می‌شد. در آن‌جا به این نتیجه رسیده بودیم که نهادهای رسمی اندیشه‌ورزی ما در جامعه از کارکرد خودشان خارج و فسیل شده‌اند، چه در حوزه و چه در دانشگاه و چه نهادهای روشن فکری و چه نهادهای قدیمی، سنتی و چه پژوهشگاه‌ها. در آنها به دلیل رفتاری‌ها و کلیشه‌هایی که دارند امکان اندیشه‌ورزی عمیق وجود ندارد، به همین دلیل تصمیم گرفته شد که ما باید دنبال یک نهاد جدید برویم. طبق تعریفی که در ذهن ما بود ترکیبی از انجمن‌های پیش از انقلاب، باشگاه‌ها و کلوپ‌های فکری خارج از کشور، قهوه‌خانه‌ها در نظام سنتی و نظام اروپایی که وجود داشت، ایده‌ای با نام «باشگاه اندیشه» شکل گرفت. ابتدا به نام «کلوپ فکری» نامیده شد اما پس از مدتی نام «باشگاه اندیشه» را برای آن انتخاب کردیم. آن زمان، برای باشگاه اندیشه سه کارکرد تعریف شد: یکی این‌که یک مرکزی برای اندیشه‌ورزان باشد مثل ترمینال، که معلوم باشد این‌جا برای اندیشه‌ی صرف است مانند حوزه علمیه امام صادق (ع) که ملحد و غیر ملحد در آن آزاد بودند. با الگو برداری از حوزه علمی امام صادق، ما هم یک باشگاهی ایجاد کنیم که مثلاً وهابی، صهیونیست - حتی آدمی داشتیم که طرفدار اسرائیل بود - ملحد و هر فکری گذشته از جریانات سیاسی از هر طیفی، بتوانند ابراز عقیده کنند. کارکرد دوم این بود که این اندیشه‌ها می‌توانند یک تضارب سالم با هم داشته باشند. برخلاف جامعه‌ای که نزاع‌ها در قالب فکر است اما در حقیقت کاملاً غیر فکری هستند، در آن‌جا این اندیشه‌های مختلف می‌توانند با هم تلاقی داشته باشند.

کارکرد سوم این‌که در اثر تلاقی اینها، موج‌ها و نسل‌های جدیدی از اندیشه و اندیشه‌ورزان شکل بگیرند. تا سال ۷۶ این امکان در کشور وجود نداشت.

متأسفانه الآن فعال نیست و از سال ۷۶ که راه افتاد، دوره‌های مختلفی داشت. یک دوره‌ی طلایی داشت که آن موقع به شدت توانست این را روش را در جامعه‌جا بیندازد، البته همه مخالف بودند، تقریباً تمام شخصیت‌ها از

چپ و راست می‌گفتند این کار امکان ندارد. در یک دوره‌ای یک سری کارهای عمومی داشت، بعد یک جبهه‌ی عظیمی در کشور تشکیل شد که در واقع بعضی از دوستان خود ما رئوس اینها بودند؛ آن‌جا را هم بستند! البته یک طیف بزرگی هم حمایت کردند. بعد از چند سال دوباره به صورت یک ساختمان جدید راه افتاد. دوباره بعد از سال ۹۲ با یک رویکرد جدیدی شروع به کار کرده است.

#### صفریات

شما باشگاه گفتگو و اندیشه را راه انداختید و می‌فرمایید گفتگوی آزاد بین هر طیفی گذاشتید و بنابر آنچه گفتید خط قرمزی هم نداشتید که حتی تابو شکنی کرده و از طرفدار مثلاً اسرائیل یا وهابیت و غیره هم دعوت به گفتگو کردید. اما برخی می‌گویند ما مخالفیم به این دلیل که جامعه نسبت به عقاید مختلف و گرایش به آنها واکنش نکرده و ممکن است تحت تأثیر قرار گیرد، و به تعبیر آنان منحرف شود؛ ما اول بیاییم جامعه را واکنش کنیم که یک وقت منحرف نشود و بعد با خیال راحت، بیاییم و فضا را باز کنیم و به هر طیفی آزادی بیان بدهیم. الآن شما می‌بینید یک بهایی حتی نمی‌تواند در دانشگاه درس بخواند چه برسد به این‌که بخواهد حرف خود را بزند یا به قول شما به باشگاه بیاید. نظر شما در این باره چیست؟

من از طرفداران این نظریه می‌پرسم چقدر صبر کنیم تا جامعه آگاهی پیدا کند؟! شاید هیچ وقت جامعه واکنش نکرده.

#### صفریات

یعنی شما معتقدید این گفتگو بدون در نظر گرفتن خط قرمز، خودش چیز مبارکی است و موضوعیت دارد؟ درست است! یعنی اساسی‌ترین زیربنای اصلاح و آگاهی جامعه همین گفتگوها است. نتیجه حرف مخالفان آزادی بیان به آن شکلی که ما در نظر داشتیم، مثل این است که بگوییم کسی که بیمار است صبر می‌کنیم حالش خوب شود، بعد به او دارو می‌دهیم! در حالی که به وسیله دارو باید شخص را مداوا کرد. داروی جامعه گفتگو کردن است، گفتگوی سالم و واقعی؛ و بدون این، ما همین مشکلاتی را که در ۱۰۰ سال اخیر از مشروطه به این طرف داریم، خواهیم داشت و جامعه مدام در معرض کینه‌ها، دعوای و تضادها خواهد بود.

